

زندگینامه و سیری در آثار فریدالدین عطار نیشابوری

زندگینامه

فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، یکی از شعرا و عارفان نام آور ایران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قمری است. بنا بر آنچه که تاریخ نویسان گفته اند بعضی از آنها سال ولادت او را ۵۱۳ و بعضی سال ولادتش را ۵۳۷ هجری ق. می دانند. او در قریه کدکنیا شادیاخ که در آن زمان از توابع شهر نیشابور بوده به دنیا آمد. وی در شهر شادیاخ ولادت یافت. چنانکه می دانیم پس از حمله غزان به سال ۵۴۸ شهر نیشابور ویران شد و چندی بعد شادیاخ که در جانب راست نیشابور واقع بود جای آن را گرفت و چون باز در حمله مغولان ویران گشت این بار نیشابور به محل قدیم خود عودت یافت. بنابراین خواه عطار در شادیاخ و خواه در کدکن که هر دو از اعمال نیشابور بوده اند ولادت یافته باشد وی منسوب به شهر نیشابور هست و اینکه حاج خلیفه او را در چند مورد از کتاب خود همدانی شمرده البته درست نیست. ابی بکر ابراهیم مرد بیدار دلخدا شناس و طریقت دان بود در نیشابور به دارو فروشی می پرداخت و محترم و معزز می زیست.

همسر ابراهیمزنی پاک نهاد خداپرستزهد پیشه وزاهد منش بود که بیست و چند سال آخر عمر را به خلوت نشست بود در را بر کس و ناکس بسته و تنها به پرستش خدای یگانه می پرداخت (خسرونامه چاپ تهران).

این زن وشوهر دین دار به دامن عنایت پیامبر گرامی اسلام دست زدند و به شرف نام عزیزشپسر را " محمد " نامیدند " ابو حامد " کنیه اش کردند:

آنچه آنرا صوفی آن گوید بنام ختم شد آن بر محمد والسلام

من محمد نامم واین شیوه نیز ختم کردم چون محمد ای عزیز

ابو حامد محمددر شهر نیشابور پرورش یافته استاد سپرده شدعلم وفضل آموخت و " فریدالدین" لقب یافت. سالهای کودکیش به احتمال قوی در اواخر عهد سنجر گذشت. در فاجعه غز (۵۴۸) که نیشابور و خراسان به دست آن ها افتاد فریدالدین محمد شش یا هفت سالی بیشتر نداشت. ماجرا یک شورش خشم آلود مشتی تر کمان شبانکاره بود - که از ناچاری با سلطان به چالش برخاسته بودند. فقط بی تدبیری سلطان و امیران در گاه آن را به یک فتنه خونین تبدیل کرده بود - فتنه غز حادثه چنان عظیم چنان موحش و چنان درد ناک بود که نمی توانست در خاطر کودک خردسال تاثیر درد انگیز خود را باقی نگذاشته باشد.

چند سال بعد وقتی فتنه غز فروکش کرد و پایان یافت فریدالدین محمد دوران مکتب را می گذرانید. در خانه و شاید در مکتب نیز او را نه محمد بلکه محمشاد یا چیزی شبیه آن که در آن نواحی به جای محمد بکار می رفت می خواندند. در شادیاخ یا نیشابور هر جا بود محمشاد از آنچه در آن ایام در مکتب ها آموخته می شد بهره می گرفت. خط و حساب و قرآن - با مایه یی از شعر و ادب عصر. درین مدت خراسان بارها دست به دست شده بود.

برخی از منابع قدیمی از جمله جامی انقلاب حال شیخ را به ملاقات او بادرویشی سبک بار و فرزانه نسبت می دهند که تحولی ناگهانی در روان او ایجاد نمود، با این حال براساس مدارک متقن و معتبر این داستان ساختگی و افسانه است. داستان که خود حکایتی بس زیبا، دل انگیز و آموزنده است بدین گونه است: (گویند سبب توبه وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشعوف بمعامله بود، درویشی آنجا رسید و چند بار - شیء الله - گفت. وی بدرویش نپرداخت.

درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت تو همچون من می توانی مرد؟ عطار گفت بلی درویش کاسه چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت الله و جان بداد. عطار را خیال متغیر شد، دوکان بر هم زد و باین طریقه درآمد (همانطور که اشاره شد این داستان افسانه‌ای بیش نیست ولی مسلماً شغل داروفروشی و طبابت عطار، که روزانه نبض حدود پانصدبیمار را می گرفت

به داروخانه پانصد شخص بودند که هر روز نبض می نمودند

و به مداوای بیماران گوناگونی می پرداخت، او را با افکار و عقاید مختلفی از جمله پیروان طریقت صوفیه و دنیای اعجاب انگیز اولیاء الله آشنا نمود و حکیم که علاقه‌ای مفرط به عرفان و تصوف داشت بدین خرقة درآمد. شیخ از زمان انقلاب و تحول روحی خود تا زمان مرگ دهها اثر تحسین برانگیز در ادب و عرفان پدید آورد که نگارش و سرایش تألیفات به نظم در عین اشتغال به حرفه سنگین طبابت گویای اراده نیرومند و پشتکار عطار است. عطار در روزگار جوانی و اواسط عمر خویش به رسم سالکان طریقت مسافرت‌های دور و درازی را آغاز کرد و در این سفرها که مصر و هندوستان و مکه و دمشق و ترکستان و ماوراءالنهر را در نوردید با مشایخ بزرگ زمان خود ملاقات و راز و نیاز کرد و ظاهراً در طی یکی از همین سفرها به خدمت شیخ مجدالدین بغدادی (حکیم خاص سلطان محمد خوارزمشاه) رسید و چندی در سلک شاگردان وی درآمد.

عطار قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر بسیاری از مشایخ را زیارت کرد در همین سفرها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی نیز رسید. عطار به علت توجه شدیدی که به حقایق عرفان داشت ب بسیاری از رموز این حقیقت

آشنا شد و به مقامی رسید که در این مسلک کمتر کسی رسیده بود چنانچه مولانا جلال الدین بلخی می گوید:

عطار هفت شهر عشق را پیمود ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

مهمترین حادثه پایان عمر او که در تواریخ ثبت شده است ملاقات شیخ عطار بابهاءالدین محمد پدر مولوی است که به همراه فرزند خردسالش رهسپار عراق بود. شیخ پس از دیدار مولانا از آینده بزرگ او خبر داد و معروف است که پس از هدیه یک جلد از کتاب مثنوی اسرارنامه خود به جلال الدین به پدرش گفت: این فرزند را گرمی دار، زود باشد که از نفس گرم آتش در سوختگان عالم زند. گویا تاریخ این ملاقات سال ۶۱۷ ه. ق یک سال پیش از شهادت عطار بوده است. شیخ عطار قصیده سرایی بزرگ است که در قصاید زیبای خود تماما به نعت و پند و عرفان پرداخته و برخلاف سایر شعرای خراسان هیچگاه قدم در مداحی و مدیحه سرایی ننهاده و از این بابت نیز چنانکه خود گفته: (بعمرخویش مدح کسی نگفتم) بر آزادگی خود و دور بودن از دربار شاهان افتخار کرده است. وی در آثار منظوم و منثور خود با بهره گیری از کلامی ساده و گیرنده و روان و خالی از هر آرایش و پیرایش، که با عشق و اشتیاقی سوزان همراه است، همواره بر موضوعاتی همچون ناپایداری جهان و لزوم بیداری انسان ها پای فشرده و در این راه از آیات قرآنی نیز مدد جسته است. شیخ راه رسیدن به خدا را خویشن شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوات و در نهایت فنا شدن در هستی حق دانسته است. وی آدمی را به آزاد کردن کامل جوهر الهی در خود دعوت کرده و تنها راه رسیدن به این هدف متعالی را عشقی می داند که عاشق در نهایت آمادگی برای ایثار و فداکاری راه بریدن از هستی را بر می گزیند و به معبود خود می رسد. تصوف وحدت وجودی حکیم عطار نیشابوری در ژرفنای خود

جستجوی تمام و کمال مطلق را بر می‌گزیند که این جست و جوی در اندیشه رسیدن به سرحد خدایی است. در خرابات او که جلوه‌گاه عارفان سوخته دل و شوریده حال است وجود و عدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می‌بینند نه کثرت؛ آنان عاشقان حق می‌باشند و در آن راه مانند پروانه جان می‌بازند. شیخ برای پی‌بردن به عالم حقیقت و درک وحدت، مقام عقل و علم و قیل و قال رابه کناری‌نهاد و راه نایل آمدن به مقصود را از خود بیخودی و دور ساختن از غرور دانش و هوس‌های دیگر و پدید آمدن حال خاص دانسته است. طلب، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فنا و عشق هفت مقامی به شمار می‌روند که حکیم برای رسیدن به درجه عالی آدمیت و دریافتن حقیقت مهم و ضروری دانسته است. در افکار شیخ عطار ترک ریب و ریا، اعراض از اغراض برون و ملامت دین داران دنیا دوست‌فراوان به چشم می‌خورد که حکایت از خشم او از زاهدان ظاهرپرستی است که دعوی بیجا می‌کنند و دروغ می‌گویند و دل به مظاهر بی‌ارزش دنیا بسته‌اند. سنجر از اسارت غز رهایی یافته بود. به تختگاه خود در مرو بازگشته بود. و به اندک فاصله از اندوه دوران اسارت وفات یافته بود (۵۵۲). بعد از او خراسان بین خویشان و سرکردگان سپاه او دست به دست شده بود. با این حال قحطی و ویرانی همچنان بر تمام آن سایه انداخته بود. بازگشت سنجر تجدید عمارت آن را ممکن نساخته بود. جنگ‌های خانگی آن را همچنان به دست قحطی و بیماری رها کرده بود. وحشت و اضطراب سالهای هرج و مرج همچنان بر سراسر آن سایه انداخته بود.

فرید الدین محمد. این وحشت و اضطراب را هنوز در اعماق قلب و روح خود احساس می‌کرد. سالهای بعد، در مکتب و مدرسه تجربه‌های تازه‌یی برایش حاصل می‌شد. در مدرسه با دانش‌های عصر آشنا می‌شد و در داروخانه پدر اسرار حرفه او را می‌آموخت. با این حال خاطره

سالهای غز، قریحه شاعرانه یی را که از همان ایام در خاطر او می شکفت در خط احساس درد و دغدغه می انداخت . یاد آن ایام به وی خاطر نشان می کرد که دنیای او در حال فرو ریختن و در هم شکستن است. وقتی آن ماجراها را به یاد می آورد، خود را دچار کابوسی هولناک می یافت . همه چیز را محکوم به نیستی ، همه چیز را در معرض تزلزل و همه چیز را در کام فنا می دید.

در همان سالها که او دوران مکتب را می گذرانید، واقعه غز عده یی از غارت زدگان شهر را از شدت هول به صاعقه جنون دچار کرد . عده یی را به خاموشی ناشی از بهت یا تند زبانی ناشی از بیطاقتی دچار ساخت . بی نظمی بیشتر اعتراض بیشتر را در خاطرها بر می انگیخت و اعتراض بیشتر جسارت بیشتر را طلب می کرد - که جز دیوانگی یا دیوانه نمایی هیچ چیز آن را قابل تحمل نمی ساخت.

عده یی ازین دیوانه نمایان ، عاقلان واقعی بودند اما در پرده این جنون الهی که به آن شهرت پیدا می کردند، سخنگویان جناح معترض جامعه می شدند . نه فقط ارباب قدرت بزرگان عصر و حتی عالمان شهر را مسوول آن بی نظمی ها می خواندند بلمه احیانا بر دستگاه آفرینش - که در نزد اکثر مردم قدرت ناسزایان و عجز و ضعف ارزانیان ناشی از مشیت واقع در ورای آن بود - نیز بی پرده یا در پرده اعتراض می کردند . در گیر و دار این احوال که در نیشابور مدرسه ها ویران، مسجدها بی رونق و بازارها دچار رکود بود عطارزاده جوان اشتغالی را که پدرش به کار داروخانه داشت با نظر تعجب و تحسین می نگریست . برای فریدالدین محمد که در سال ۵۵۳ تدریجا به بلوغ نزدیک می شد جاذبه داروخانه کمتر از مدرسه نبود.

وفات عطار

نیشابور در کنار شادیاخ در فاصله حمله غزها تا حمل مغول دوباره به عظمت و قدرت گذشته اش دست یافته بود. باروی شهر مرمت شده بود بازارش دوباره رونق یافته بود و "احداث" و "مطوعه" اش که در ثغرها اوقات می گذراندند درین فاجعه برای دفاع از آن بازگشته بودند آمادگی نشان می دادند. از وقتی شهر هدف هجوم واقع گشته بود جوانان نیشابور با جنب و جوش فوق العاده یی آماده درگیری با "کفار" مهاجم بودند. بر خلاف دوران غز که نیشابور در آن ماجرا غافلگیر شد این بار بدون هیچ تردید و تزلزلی با مهاجم به چالش و مقاومت ایستاد. در مقابل خود باختگی سلطان محمدکه با ضعف و خواری از پیش سپاه چنگیز گریخته بود و ماوراالنهر و خراسان راعرضه قتل و کشتار دنبال کنندگان خویش ساخته بود احداث غیرتمند خراسان در شهرها در ایستاده بودند - و در نیشابور که خاطر هجوم غز را هوز به خاطر داشت برای آنها تسلیم به مهاجم کافر و وحشی غیر ممکن بود.

بالاخره شهر به محاصره افتاد و محاصره طول کشید. از هر دو جانب کوشش و کشش در میان آمد. مغول تا اینجا با چنین مقاومت سر سختانه یی بر نخورده بود. اهل نیشابور حتی یک تن از عزیز کردگان چنگیز را که داماد "خانگ" نیز بود کشته بودند. لاجرم بی آنکه این مقاومت در هم بشکند پیشرفت قوم به آنسوی خراسان ممکن نبود. ازین رو در دفع آن از جانب آنها به جد تمام پافشاری شد.

سرانجام شهرها شادیاخ به دست دشمن افتاد (صفر ۶۱۸) و عرضه غارت و کشتاری بی امان گشت. طی دو هفته به خون کشیده شد تمام آن به غارت رفت بکلی ویران شد و تقریباً با خاک یکسان گشت و تبدیل به دشت و بیابان شد. هیچ کس از مرگ که در موکب خان مغول

از هم سو روان بود نرست . معدودی صنعتگران و محترفه هم که از دیگران جدا شدند و به درگاه خان فرستاده شدند زندیگیشان مرگ واقعی بود . در شادیاخ هر کس از بیغوله ها مجال فراری یافت در دم دروازه های ویران به اسارت قوم افتاد.

عطار پیر فریدالدین محمد شاعهر و عارف سالخورده م در همین احوال بنا بر مشهور بر دروازه شهر به دست مغول به قتل آمد . در صحت این قول جای حرف است اما چنان می نماید که با وجود ناتوانی و بی دست و پایی که عمر طولانی وی را بدان محکوم کرده بود برای فرار و رهایی برای هیچ کس ممکن نبود .

عطار در سال ۶۱۸ هجری بدست سپاهیان مغول به شهادت رسید. قدیمی ترین ماخذ درباره پایان کار عطار روایت ابن الفوطی است که میگوید " واستشهد علی یدالتار بنیسابور " که به موجب آن معلوم می شود که عطار به مرگ طبیعی نمرده و شربت شهادت نوشیده و محل قتلش نیشابور می باشد.

خانه و داروخانه او مثل هر چه خانه و دکان دیگر که در شهر بود به ویرانی کشیده شده بود . زن و فرزندانش هم ظاهرا از کشتار نرستند . آنچه او از آن به " ده ما " تعبیر می کرد و به احتمال قوی زادگاه پدر و پاره یی مزرعه در خارج از شهر بود سرنوشتش نامعلوم ماند . ارتباط دهها درین مدت با شهر قطع بود اما ده ها هم کمتر از شهر ها غارت نشده بود ند.

شهر چنان غارت شده بود که از آن جز تعدادی خرابه ها ی دود زده چیزی نماند . در سراسرویرانه بازمانده از آن جز بانگ سگ و خروس و زوزه گرگ وشغال هیچ صدایی شنیده نمی شد . آنها را هم کینه جویان وحشی خوی، از دم تیغ گذراندند. عطار پیر که در کودکی از فاجعه غز جان به در برده بود، در فاجعه مغول بسختی جان سپرد.

درباره نحوه شهادت شیخ فریدالدین عطارگوناگون نوشته اند، علی صفی (متوفی ۹۳۹) می نویسد: "چون هلا کوخان درنیشابور قتل عام کرد یکی از مغولان تاتار دست شیخ عطار گرفته بود و می برد که او را در قتل عام سر از تن بردارد و شیخ در آن حال وقت خوش بود. توجه غلبه کرده روی به قاتل کرد و گفت: به این که تاج نمدی بر سر نهی و تیغ هندی بر کمر بندی و از جانب ترکستان به مکرودستان برآیی پنداری ترانمی شناسم . پس در آن محل تیغ از نیام برکشید و شیخ بر سر پانشانید و شیخ بالبداهه این رباعی گفت:

دلدار به تیغ دست بردای دل بین بر بند میان و سرپای نشین
و آنکه به زبان حال میگو که بنوش جام از کف یار و شربت باز پسین"

و یا شیخ بهائی می نویسد: "وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید و اهل نیشابور را قتل عام می کردند ضربت شمشیر بردوش شیخ عطار رسید با همان ضربت از دنیا رفت، نقل کرده اند که وقتی خون از حراقش می ریخت و مرگش نزدیک شده بود شیخ با انگشت خود از خون خود بردیوار این رباعی را نوشت.

در کوی تورسم فرازی اینست مسستان تراکمند بازی اینست
باین همه رتبه هیچ نمی یارم گفت شاید که ترابنده نوازی اینست"

در هر حال از ملک و خانه و ثروتش جز ویرانه یی نماند . اوقاتش که صرف مطالعه و تفکر و نظم شعر می شد آشفته شد و در یک فاجعه چاره ناپذیر به پایان رسید . از هفتاد هشت سال عمری که آن را در عشق خلق و خالق بسر برده بود جز نام چیزی برایش نماند. آنچه ماند نوشته هایی بود که نسخه هایش مدت ها قبل ازین حادثه به شهرهای اطراف رفته بود یا همراه معدودی گریختگان از شهر برده شده بود - یک کتاب نثر یک دیوان شعر و چند منظومه مثنوی که

حاصل تمام یک عمر زهد یک عمر ریاضت و یک عمر اندیشه و عشق روحانی بود. عمری که بدینگونه در میان دو فاجعه خونین گذشت آیا مایه تعجب است که حاصل آن اینهمه درد آلود پر سوز و آکنده از مرگ اندیشی باشد؟ بیشتر این عمر را عطار در نوعی عزلت سر کرد - اما عزلت او بکلی قطع ارتباط با خلق نبود.

از دوران کودکی او اطلاعی در دست نیست جز اینکه پدرش در شهر شادیاخ به شغل عطاری که همان دارو فروشی بود مشغول بوده که بسیار هم در این کار ماهر بود و بعد از وفات پدر، فریدالدین کار پدر را ادامه می دهد و به شغل عطاری مشغول می شود. او در این هنگام نیز طبابت می کرده و اطلاعی در دست نمی باشد که نزد چه کسی طبابت را فرا گرفته، او به شغل عطاری و طبابت مشغول بوده تا زمانی که آن انقلاب روحی در وی به وجود آمد و در این مورد داستانهای مختلفی بیان شده که معروفترین آن این است که:

"روزی عطار در دکان (داروخانه) خود مشغول به معامله بود که درویشیبه آنجا رسید و چند بار با گفتن جمله چیزی برای خدا بدهیداز عطار کمک خواست ولی او به درویش چیزی نداد. درویش به او گفت: ای خواجه تو چگونه می خواهیاز دنیا بروی؟ عطار گفت: همانگونه که تو از دنیا می روی. درویش گفت: تو مانند من می توانی بمیری؟ عطار گفت: بله، درویشکاسه چوبی خود را زیر سر نهاد و با گفتن کلمه الله از دنیا برفت. عطار چون این را دید شدیداً متغیر شد و از دکان خارج شد و راه زندگی خود را برای همیشه تغییر داد."

او بعد از مشاهده حال درویش دست از کسب و کار کشید و به خدمت شیخ الشیوخ عارف رکن الدین اکاف رفت که در آن زمان عارف معروفی بود و به دست او توبه کرد و به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و چند سال در خدمت این عارف بود. عطار سپس قسمتی از عمر

خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراء النهر به مسافرت پرداخت و در این سفرها بسیاری از مشایخو بزرگان زمان خود را زیارت کرد و در همین سفرها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. گفته شده در هنگامی که شیخ به سن پیری رسیده بود بهاءالدین محمد پدر جلال الدین بلخی با پسر خود به عراق سفر می کرد که در مسیر خود به نیشابور رسید و توانست به زیارت شیخ عطار برود، شیخ نسخه ای از اسرار نامه خود را به جلال الدین که در آن زمان کودکی خردسال بود داد. عطار مردی پر کار و فعال بوده چه در آن زمان که به شغل عطاری و طبابت اشتغال داشته و چه در دوران پیری خود که به گوشه گیری از خلق زمانه پرداخته و به سرودن و نوشتن آثار منظوم و منثور خود مشغول بوده است. در مورد وفات او نیز گفته های مختلفی بیان شده و برخی از تاریخ نویسان سال وفات او را ۶۲۷ هجری ق، دانسته اند و برخی دیگر سال وفات او را ۶۳۲ و ۶۱۶ دانسته اند ولی بنا بر تحقیقاتی که انجام گرفته بیشتر محققان سال وفات او را ۶۲۷ هجری ق دانسته اند و در مورد چگونگی مرگ او نیز گفته شده که او در هنگام یورش مغولان بهشهر نیشابور توسط یک سرباز مغول به شهادت رسیده که شیخ بهاءالدین در کتاب معروف خود کشکول این واقعه را چنین تعریف می کند که وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید اهالی نیشابور را قتل عام کردند و ضربت شمشیری توسط یکی از مغولان بر دوش شیخ خورد که شیخ با همان ضربت از دنیا رفت و نقل کرده اند که چون خون از زخمش جاری شد شیخ بزرگ دانست که مرگش نزدیک است. با خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت:

در کوی تو رسم سرفرازی این است

مستان تو را کمینه بازی این است

با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت

شاید که تو را بنده نوازی این است

ویژگی های آثار

عطار شاعری است که شیفته عرفان و تصوف است. کلام عطار ساده گیر است. او با سوز و گداز سخن می گوید و اگر چه در فن شاعری به پای استادانی چون سنایی نمی رسد ولی سادگی گفتار او وقتی با دل سوختگی همراه می شود بسیار تأثیرگذار است. حکیم در بسیاری از کتابهای خود ذهن پرجوش و زنده و آفریننده خود را در بیان مفاهیم عرفانی در قالب حکایاتی تمثیل گونه و پندآموز جلوه گر ساخته است. در این حکایات وی از زبان دیوانگان و کودکان به نابسامانی های اجتماعی زمان خویش و ظلم و جور و خشونت امیران و دین داران اعتراض کرده و با ناپایداری خواندن دنیا، آنان را به کسب معرفت دعوت کرده است و چون مردم عاشق و شیفته صداقتند و آنچه بیش از همه در نهاد دیوانگان مشهود است صداقت و صادگی است. در حقیقت مرکز توجه عطار، انسان، جهان و خداوند است و تمام دغدغه او تبیین ارتباط این سه با هم و ارائه تصویری روشن از این مقولات است در نظر عطار شعر و شاعری فرع و ظرف است و آنچه اصل و اساس است، انسان است و نوع نگاه او به جهان و خداوند.

این گونه مفاهیم والادری بزرگترین آثار عرفانی او که هر یک شاهکاری از نوع خود به شمار می ورندمتجلی است. فهرست دقیقی از آثار عطار در دست نیست. تعداد کتابهایی را که به او نسبت داده اند، از صد جلد متجاوز است. خود او هم به این نکته اشاره داد؛

ز هر در گفتم و بسیار گفتم چو زیر چنگ شعری راز گفتم

کسی کو چون منی را عیب جویست همین گوید که او بسیار گویست

در مثنوی منطق الطیر شیخ اندیشه عالی خود را در راه رسیدن به حق بازیاترین و روان ترین عبارات بدین صورت نمایان می سازد که تنها کسانی به سوی حق و حقیقت کشیده می شوند که در دل عشق واقعی دارند و قلبهانشان در گرومهر خدا و ارزش های والای اوست. داستان منطق الطیر مربوط است به دعوت هدهد خردمند از سایر مرغان برای رسیدن به سیمرغ پادشاه پرندگان و دعوت از او برای فرمانروایی بر پرندگان. پس از تصمیم گیری نهایی مرغان یک یک عذر و بهانه می آورند و تلاش می کنند از رهسپاری بسوی این سفر خطرناک و پر از بیم و خطر شانه خالی کنند: (بلبل عشقش را به گل بهانه می کند، طوطی محبوس ماندن در قفس را دلیل می آورد، طاووس شرمندگی از زشت نامی خود را در موضوع رانده شدن آدم از بهشت پیش می کشد، بط قادر به جدایی از آب نیست، کبک پیوسته پایبند کوهساران است، بوتیمار بر کرانه دریا و کوف بر ویرانه، هما به نیروی تاج بخشی خود می بالد، باز از افتخار نشستن بر دست شهریار چشم نمی پوشد، صعوه ناتوانی خود را عذر می آورد و... با این حال هدهد دانا که رهبری گروه را برعهده دارد انبوه مرغان را متقاعد ساخته و به این سفر دراز و خطرناک صورت تحقق می بخشد. پس از گذشتن پرندگان از هفت وادی خطرناک، که منجر به هلاکت و نابودی بسیاری از مرغان می شود، سرانجام سی مرغ به درگاه سیمرغ که سرمنزله مقصود است می رسند و در آینه ای از آفتاب حضور که سیمرغ در تابش و تلالؤ است خود را می بینند که سی مرغ اند. در این منظومه عالی که حکایت از قدرت ابتکار و تخیل شاعر در به کار بردن رمزهای عرفانی و بیان مراتب سیر و سلوک و تعلیم سالکان است، شیخ عطار با زبانی تمثیل گونه به انسانها آموخته است که والاترین و متعالی ترین حقیقت وجود خود آنان است. انسان برای رسیدن به

این حقیقت باید آزاد و رها از معیارهای عالم خاکی و درنهایت وارستگی به درک مقام والای خود نایل آمده و ارزشهای انسانی واقعی خود را بشناسد. سیمرخ در این منظومه رمزی است از نهایت کمال مطلق و حکیم مرغان را تمثیلی از نفوس آدمیان دانسته است که در پی آنند حکیم در الهی نامه دیگر منظومه بزرگ خویش، درون مایه خود در دست کشیدن از امیال و خواهش های دنیوی را بار دیگر در قالب داستانی زیبا و عبرت انگیز به نمایش می گذارد: پادشاهی از شش پسر خود می خواهد تا آرزوها و کمال مطلوب خود را بازگویند. نخستین پسر آرزوی خود را در رسیدن به دختر شاه پریان می داند. پسر دوم آموختن هنر جادوگری و پسر سوم دست یافتن به جام جم را آرزوهای نهایی خود می داند. پسر چهارم آب حیات را کعبه مقصود خود می خواند و پسر پنجم دل در سودای خاتم سلیمان دارد. ششمین پسر نیز آرزوی بزرگ خود را دانستن علم کیمیا و کیمیاگری بر می شمرد. شاه پس از شنیدن آرزوهای فرزندانش داستان هایی برای آنان تعریف می کند و به گونه ای غیرمستقیم به فرزندانش می آموزد که تمامی نیروهای خارق العاده ای که آنها دنبال می کنند در درون آدمیان به ودیعه گذاشته شده و آدمیان از طریق خودشناسی می توانند به این نیروها دست یابند. مصیبت نامه دیگر مثنوی شیخ نیشابور است که حکیم در چهارچوب حکایتی جذاب، سفر روح در طی مراقبه در خلوت و انزوای عارفانه را به نمایش گذارده است. سالکی که مرید پیر طریقت است از چهل منزل، که مطابق چهل روز خلوت گزینی و مراقبه است، می گذرد و با موجوداتی موهوم، کیهانی و مادی یا فضایل تشخص یافته روح گفت و گو می کند و از پیر تعالیمی گرانبها می آموزد. سالک که در احوالی مملو از اندوه، تحیر، تردید و نومیدی روحانی دست در گریبان است از این موجودات می خواهد که او را هدایت نموده و از این وضعیت عذاب آور نجات دهند. ولی این خواهش ها که

در هرگفتگو با رنگی از التماس توأم باخیر و شفقت و برشمردن شهرت طلبی های او آمیخته است با پاسخ های منفی مواجه می شود و سرانجام پیامبران او را به سوی محمد(ص) هدایت می کنند و پیامبر بزرگ اسلام راه درست را به او می نمایند که این راه به درون روح سالک منتهی می شود جدای از سه کتاب فوق، حکیم در مثنوی های اسرارنامه، خسرونامه، داستان عشق شیخ صنعان به دختر ترسا، مختارنامه، تذکره الاولیاء، مصیبت نامه، جواهرنامه، شرح القلب، لسان الغیب و دیوان قصاید و غزلیات خود اندیشه های شورانگیز عرفانی را در قالب تصوف وحدت وجودی بیان داشته است. دیوان عطار دربرگیرنده ده هزار بیت شعر غنایی در قالب قصیده و غزل است. غزل های زیبای شیخ مملو از جذبه های شور و حال سرمستانه با تکیه برنمادگرایی عرفانی و وجدو حال تأثرانگیز است. آثار عطار را بعضی منابع به تعداد سوره های قرآن ۱۱۴ عنوان دانسته اند ولی دانشمندان با مطالعه این کتابها بعضی از آثار نسبت داده به او را با دیده شک و تردید نگریسته اند. با این حال در فراوانی کتابهای شیخ جای هیچ گونه تردیدی نیست و عطار خود نیز در یکی از ابیاتش به کثرت نوشته جاتش اشاره کرده است کسی کاوچون منی راعیب جویت همی گوید که او بسیار گویت ولیکن چون بسی دارم معانی بسی گویم تو مشنو می تودانی گهر آخر بدیدن نیز ارزد چنین گفتن شنیدن نیز ارزد عارف سوخته دل نیشابور که در اندیشه های عرفانی خود گوشه چشمی به عرفایی همچون سنایی، شیخ ابوسعید ابی الخیر و بایزید بسطامی داشته است در اشعار و حکایات خود بارها بیزاریش از تعصب و دعواهای فرقه های مختلف اسلامی بویژه شیعیان و سنیان را بیان داشته است. این تفکر والا در روزگار خوارزمشاهیان که بازار تعصبات دینی و سلطه و اقتدار علمای متعصب بیداد می کرد تحسین برانگیز و نمایانگر روح بزرگ این صوفی نام آور است.

آثار عطار

دیوان اشعار

مجموعه قصاید و غزلیات عطار، که بیشتر آنها عرفانی و دارای مضمونهای بلند صوفیانه است به نام "دیوان عطار" چند بار چاپ شده است.

از میان مثنویهایی که بی گمان از اوست می توان به این آثار اشاره کرد:

۱- منطق الطیر

این مثنوی، که حدود ۴۶۰۰ بیت دارد مهم ترین و برجسته ترین مثنوی عطار و یکی از مشهورترین مثنویهای تمثیلی فارسی است.

این کتاب که در واقع می توان آن را "حماسه ای عرفانی" نامید، عبارت است از داستان گروهی از مرغان که برای جستن و یافتن سیمرغ - که پادشاه آنهاست- به راهنمایی هدهد به راه می افتند و در راه از هفت مرحله سهمگین می گذرند. در هر مرحله گروهی از مرغان از راه باز می مانند و به بهانه هایی یا پس می کشند تا این که، پس از عبور از این مراحل هفتگانه که بی شباهت به هفت خان در داستان "رستم" نیست، سرانجام از این گروه انبوه مرغان که در جستجوی "سیمرغ" بودند تنها "سی مرغ" باقی می مانند و چون به خود می نگرند در می یابند که آنچه بیرون از خود می جسته اند- سیمرغ- اینک در وجود خود آنهاست . منظور عطار از مرغان، سالکان راه و از "سی مرغ" مردان خدا جویی است که پس از عبور از مراحل هفت گانه سلوک - یعنی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا- سرانجام حقیقت را در وجود خویش کشف می کنند.

۲- الهی نامه

این منظومه در واقع مجموعه ای است از قصه های گوناگون کوتاه و مبتنی بر گفت و شنود پدری با پسران جوان خود که بیهود در جستجوی چیزهایی برآمده اند که حقیقت آن با آنچه عامه مردم از آن می فهمند تفاوت دارد.

۳- مصیبت نامه

از دیگر منظومه های مهم عطار مصیبت نامه است که در بیان مصیبت ها و گرفتاری های روحانی سالک و مشتمل است بر حکایت های فرعی بسیار که هر کدام از آنها جذاب و خواندنی است.

در این منظومه شیخ نیشابور خواننده را توجه می دهد که فریفته ظاهر نشود و از ورای لفظ و ظواهر امر، به حقیقت و معنی اشیا پی ببرد.

۴- مختار نامه

عطار یکی از شاعرانی است که به سرودن رباعیات استوار و عمیق عارفانه و متفکرانه مشهور بوده است.

رباعیات وی گاهی با رباعیات خیام، او بسیار نزدیک شده و همین امر سبب گردیده است که بسیاری از آنها را بعدها به خیام نسبت دهند و در مجموعه ترانه های وی به ثبت برسانند. همین آمیزش و نزدیکی فکر و اندیشه، کار تمیز و تفکیک ترانه های این دو شاعر بزرگ نیشابوری را دشوار کرده است.

۵- تذکره الاولیا

عطار از آغاز جوانی به سرگذشت عارفان و مقامات اولیای تصوف دلبستگی زیادی داشته است .
همین علاقه سبب شده است که او سرگذشت و حکایات مربوط به نودو هفت تن از اولیا و
مشایخ تصوف را در کتابی به نام تذکره^۱ الاولیا گردآوری کند .

بیش از او در کتاب کشف المحجوب هجویری و طبقات الصوفیه عبدالرحمان سلمی نیز چنین
کاری صورت گرفته است. اگر چه این دو کتاب به علت قدیمی تر بودن همیت دارند ولی
تذکره^۱ الاولیای عطار، نزد فارسی زبانان شهرت بیشتری پیدا کرده است. این کتاب در سالهای
آخر سده ششم یا سالهای آغاز سده هفتم هجری تألیف شده است.

نمونه آثار

■ دریغا

ندارد درد ما درمان دریغا بماندم بی سرو سامان دریغا
در این حیرت فلک ها نیز دیری است که میگردند سرگردان دریغا
رهی بس دور میبینم در این ره نه سر پیدا و نه پایان دریغا
چو نه جانان بخواهد ماند و نه جان ز جان دردا و از جانان دریغا
پس از وصلی که همچون یاد بگذشت در آمد این غم هجران دریغا

■ نمونه ای از نثر عطار از "تذکره^۱ الاولیاء"

حکایتی از ذوالنون مصری

نقل است که جوانی بود و پیوسته بر صوفیان انکار کردی. یک روز شیخ انگشتی خود به وی داد و گفت: "پیش فلان نانوا رو و به یک دینار گرو کن". انگشتی از شیخ بستد و برد. به گرو نستدند. باز خدمت شیخ آمد و گفت: "به یک درم بیش نمی گیرند".

شیخ گفت: "پیش فلان جوهری بر تا قیمت کند." برد. دو هزار دینار قیمت کردند. باز آورد و با شیخ گفت. شیخ گفت: "علم تو با حال صوفیان، چون علم نانواست بدین انگشتی". جوان توبه کرد و از سر آن انکار برخاست.

■ حکایتی از بایزید بسطامی

نقل است که شیخ را همسایه ای گبر بود و کودکی شیرخواره داشت و همه شب از تاریکی می گریست، که چراغ نداشت. شیخ هر شب چراغ برداشتی و به خانه ایشان بردی، تا کودک خاموش گشتی.

چون گبر از سفر باز آمد، مادر طفل حکایت شیخ باز گفت. گبر گفت: "چون روشنایی شیخ آمد، دریغ بود که به سر تاریکی خود باز رویم".
حالی بیامد و مسلمان شد.

ظاهرا اشتغال به کار طبابت و اداره کردن داروخانه‌ای پر رونق که هر روز پانصد شخص در آنجا نبض می نمودند، عطار را از هر کس بی نیاز می کرد؛

بحمدالله که در دین بالغم من به دنیا از همه کس فارغم من

هر آن چیزی که باید بیش از آن هست چرا یازم به سوی این و آن دست؟

و به همین سبب است که شیخ زبان به مدح شاهان نیالود و قدر و منزلت سخن را نکاست و لطافت شعر خود را به دون همتی تیره نساخت؛

لاجرم اکنون سخن با قیمت است مدح منسوخ است و دقت حکمت است

دل ز منسوخ و زممدوحم گرفت ظلمت ممدوح در روحم گرفت

تا ابد ممدوح من حکمت بس است در سر جان من این همت بس است

مذهب عطار

شیخ عطار مسلمانی معتقد و بادیانت است و نسبت به رسول اکرم(ص) سخت ارادت می ورزد و

از نور محمد(ص) خود را مسعود، منصور و موید می داند و دُرهای نغز که در مغز، دل و جان

دارد همه را از تأییدات نور باطن محمد(ص) می داند.

شیخ ظاهراً از اهل سنت است. در آغاز تمام مثنوی هایش خلفای سه گانه را مدح می گفته و

در فضیلت شافعی را بوحنیفه داد سخن میدهد وقتی به متعین می تازد دوبیتی دارد که

پیداست روی سخنش با شیعه است. با وجود این در همین چند مثنوی معروف عطار که همه

کس آنها را از عطار می داند ابیاتی وجود دارد که شیعه بودن عطار را تایید می کند.

ز مشرق تا به مغرب گرامانست امیرالمومنین حیدر تمام است

(الهی نامه/ ص ۲۶)

پیمبر گفتش ای نور دو دیده زیک نوریم هر دو آفریده

و همچنین

خواجه حق پیشوای راستین کوه علم و بحر حلم و قطب دین

ساقی کوثر امام رهنمای این غم مصطفی شیر خدای

مرتضی و مجتبی جفت بتول خواجه ی معصوم داماد رسول

(منطق الطیر / ص ۳۱)

مقتدای دین ب استحقاق اوست مفتی مطلق علی الاطلاق اوست.

معصوم دانستن امام از مختصات شیعه است.

علی القطع افضل ایام او بود علی الحق حجه الاسلام او بود.

اعتقاد داشتن به فضیلت علی (ع) از خصوصیات شیعه است و جالب تر از همه ابیاتی است که
شیخ عطار در فضیلت امام حسین (ع) دارد.

کیست آن حق زا و پیمبر را ولی آن حسن صورت حسین بن علی

آفتاب آسمان معرفت آن محمد صورت محمد و صفت

نه فلک را تا ابد محرم بود زانکه اوسلطان ده معصوم بود

امام ده و دوحق کرد قسمت که هر یک پرده ای سازد ز عصمت

ده و دو پرده زان آمد پدیدار حسینی بود اما پرده ای راز

اگر هستی تو اهل پرده راز از این پرده بزاری می ده آواز

هر آن خونی که بر روی زمان است برفت از چشم و این خون جاودانس

ذر این ابیات شیخ عطار به دوازده امام معصوم اقرار می کند و این عقیده مختصر است به شیعه
اثنی عشری.

بنابراین باید چنین فرض کرد که شیخ عطار در جوانی به پیروی از مذهب رسمی و اکثریت

جماعت آن روزگار، اهل تسنن و جماعت بوده است ولی بعدها نوری در دلش تافته ب مذهب

شیعه گراییده شده است و شیعه خاص اثنی عشری در کار آمده است، یا اینکه همیشه در دل

شیعه بوده و تقیه می کرده است و یا این که شیعه خاصی است که با تعصب مخالفت دارد و به

خلفای سه گانه نیز احترام می گذارد و یا این سنی خاصی است که علی (ع) و اولادش را بسیار دوست دارد و به دوازده امام نیز اعتقاد دارد.

اطلاعات و دانش عطار

شیخ عطار به علوم دینیاز قبیل تفسیر، حدیث و روایات احاطه کامل دارد و سراسر آثارش مملو از مضامینی است که مأخوذ از آیات و روایات است.

عطار علم دین را علم اصلی و نافع می داند و هر کس به غیر از علم ین به تحصیل علم دیگری بپردازد او را خبیث و سفیه می خواند و صوفی و فقیه را اهل دین می شمارد.

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث هر که خواندغیر از این گرد خبیث

مرد دین صوفی است و مقری و فقیه گر نه این خوانی منت خانم سفیه

این سه عالن اصل و این سه منبع است هر چه بگذشتی از لاینفع است.

و مانند اغلب صوفیان از فلسفه دوری می جوید و ب فلاسفه می تازد.

ورای عقل ما را بارگاههیست ولیکن فلسفی یک چشم راهی است

با وجود این شیخ عطار نه تنها از علوم نظری و استدلالی بیگانه نیستبلکه در حکمت طبیعی و

الهی استادی چیره دست است. کتاب اسرارنامه شیخ عطار محشون از اسرار فلسفه و حکمت

است و خلاصه بسیاری از عقاید و آراء حکما را منعکس می کند.

عطار متأخرین

پس از عطار بسیاری از شعر او تقلید کرده و بسیاری مطلب را از او اقتباس کرده اند. بیشتر از همه مولانا از شعر عطار بهره گرفته است و در واقع آنچه را که سنایی در آغاز کار از سرمایه های عرفانی به شعر فارسی وارد کرد، عطار با والایی و برجستگی خاصی، به کمال نسبی خود نزدیک کرد و حتی اگر بگوییم عطار برای مولانا جلال الدین - که خود را وام دار و دنباله روی سنایی و عطار می دانست - راه رسیدن به اوج عارفانه را که در مثنوی و غزلیات شور انگیز شمس می بینیم، هموار کرده است سخنی به گزاف نگفته ایم.

شعر سعدی نیز گاهی به شعر عطار نزدیک می شود و پیداست که شیخ عطار در شیخ سعدی اثر گذاشته است.

این بیت از غزل عطار

لعل گل رنگت شکر بار آمدست

قسم من زان گل همه خوار آمدست

با این بیت از سعدی

ای توی یا سرو بستانی به رفتار آمدست

یا ملک در صورت مردم به گفتار آمدست

علاوه بر این غزل های متعددی در دیوان عطار یافت می شود که کلمات یا لغات و طرز تعبیر و ترکیب آن با شعر سعدی شبیه است.

ظاهراً شیخ محمود شبستری عارف قرن هشتم باید تحت تأثیر شیخ عطار قرار گرفته باشد که در کتاب ((گلشن راز)) عطار را چنین وصف می کند.

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

چو عطاری که عطار جهانست سخن های وی اند مغز جان است

خواجه حافظ شیرازی نیز کم و بیش از شیخ عطار نیشابوری متأثر شده است. از جمله غزل

حافظ:

کارم به دو چرخ به سامان نرسید خون شد دلم، به درد درمان نمی رسد

با این بیت از غزل عطار

جان در مقام عشق به جانان نمی رسد دل در بلای درد به درمان نمی رسد

و همچنین تشابه این اشعار

همه کس در طلب یا نه ولیک(عطار) --- همه کس در طلب یازند چه هشیاو چه

مست(حافظ)

سخن آخر

بدون شک عطار از شاعران بزرگ و معتدل زبان فارسی بوده است و به حق از بزرگان متصوفه واز مردان نام آور تاریخ ادبیات ایران است.

کلام ساده و گیرنده او، که با عشق و اشتیاقی سوزان همراه است، همواره سالکان راه حقیقت را چون تازیانه‌ی شوق به سوی مقصود راهبری کرده است. ولی برای بیان مقاصد عالیه عرفانی خود بهتری را که آوردن کلام بی پیرایه روان و خالی از هر آرایش است انتخاب کرده و استادی و زبان کم نظیر او در زبان و شعر بوی این تو فیق را بخشیده است که در آثار اصیل و واقعی خود این سادگی و روانی را که به روانی آب تشبیه شده است با فصاحت همراه داشته است. وی اگر چه به ظاهر کلام خود، وسعت اطلاع سنایی، استحکام سخن، استادی و فرمانروایی آن سخنور نامی را در ملک سخن ندارد ولی زبان نرم و گفتار دل انگیز او در دل سوخته و عاشق و شیدا بر می‌آید، حقایق عرفان را به نحوی بهتر در دلها جایگزین می‌سازد و توسل او به تمثیلات گوناگون و ایراد حکایات مختلف هنگام طرح یک موضوع عرفانی مقاصد معتکفان خانقاه‌ها را برای مردم عادی بیشتر و بهتر، روشن و آشکار می‌دارد.

خالقا گر نیک و گر بد کرده‌ام هر چه کردم با تن خود کرده‌ام

عفو کن دون همتیهای مرا محو کن بی حرمتیهای مرا

منابع و مأخذ :

- ۱- تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فرد
- ۲- دیوان عطار، چاپ دوم وس، چاپ دهم
- ۳- نقدی بر آثار فرید الدین عطار نیشابوری / استاد کرمانی
- ۴- مصیبت نامه، چاپ تهران
- ۵- اسرارنامه چاپ تهران
- ۶- خسرونامه، چاپ تهران
- ۷- سایت روزنامه رسالت
- ۸- سایت ادبستان
- ۹- سایت فدک

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
.....	زندگینامه
.....	ویژگی های آثار
.....	آثار عطار
.....	نمونه آثار
.....	مذهب عطار
.....	اطلاعات و دانش عطار
.....	عطار متأخرین
.....	سخن آخر
.....	منابع و مأخذ